



فریدون چو بشید شمشاد  
 با کز میان کیانی میت  
 پسرش تیرشکینه و جگه  
 از آن شف دریا نشد پاک  
 بران رده تیرکت برشت  
 با ساز کف کلک را

بستد یارانش کمیز کمر  
 بدان دپایان آسین  
 پرپرشان اندر آرزو آ  
 میدون بدریا نهاد سپ  
 باک اندر و عسکر کردین  
 ز تازیدن دپایان آب